

از انسانیت به فرا انسانیت

نصرالله نیک‌فر

۱۳۹۷ خورشیدی کابل

پس بد مطلق نباشد در جهان
بد، به نسبت باشد این را هم بدان
زهر مار، آن مار را باشد حیات
نسبتش با آدمی باشد ممت

(مولانا)

انسانیت جامه‌ای که خود به تن خویش دوخته‌ایم

انسانیت به مفهوم امروزی‌اش در گذشته‌ها مطرح نبود. امروز این ابزار واژه‌ی که زیر نام انسانیت به کار می‌بریم و می‌شناسیم؛ گستره‌ی بزرگ‌تری را در خود جای داده و مفاهیم رفتاری، اجتماعی، اخلاقی، کاری و دانش‌آموزی و... را در بر گرفته و همه رفتارهای را که از دید عالم انسانی مطلوب پنداشته می‌شود، در بر می‌گیرد. انسان از نگاه بیولوژیکی و ساختار سلول‌ها با دیگر گونه‌ها کدام تفاوتی ندارد. از دید بیولوژیکی انسان هم یک گونه‌ای از حیوانات است. از دید منطقی تنها سخن گفتنش باعث شده که نسبت به دیگر جانوران یک ویژگی داشته باشد. این هم در هنگامی است که ما چه گونه‌ی سخن گفتن جانوران دیگر را نتوانستیم بفهمیم. چیزی که از دید انسان‌ها این جا برای انسان و انسانیت و تفاوت آن با دیگر جانوران مطرح است ماورایی / میتافزیک است که بر می‌گردد به گستره‌ی دید انسان، ظرفیت و برداشت و فرهنگی که او را پروریده است. و در کل ویژگی‌های انسانیت، تفاوت انسان از دیگر جانوران و... به شرح زیر است:

ویژگی‌های انسانیت را «گذشت و فداکاری در راه هم نوعان و تلاش برای اصلاح در جامعه» گفته اند. انسانیت انسان چیزی غیر مادی است، چیزی ست معنوی. می‌گویند: «هر حیوانی از صفتش انفکاک ناپذیر است، مثلاً نمی‌شود پلنگی را پیدا کنیم که صفت پلنگی و پلنگ بودن را نداشته باشد» یا هم می‌گویند: «اموری که انسانیت انسان را تشکیل می‌دهند فقط به سعی خود انسان ساخته می‌شود نه به دست طبیعت.» و انسانیت مدرن را «شرط

انسانیت ما در محکومیت برتری‌های هویت‌های انسانی گفته‌اند» یا هم عصیانگری را شرط انسانیت انسان دانسته‌اند و درد و رنج همه مردم جهان را درد و رنج خود پنداشتن، یکی از شرط‌های انسانیت است. برای انسان و انسانیت چیزهای زیادی پشت سر هم کرده‌اند و مفهوم سازی‌های زیادی کرده‌اند. هم در دین و هم در عرفان، هم در فلسفه و هم در دیدگاه‌های علمی و دیگر بخش‌ها. برای انسان ارزش‌ها و مزایای زیادی را تعریف کرده و پذیرفته‌اند. به همین رو به جای این که بگوییم انسانیت چیست؟ بهتر است بگوییم که انسانیت چه چیزی نیست؟ گوشه‌های زیادی را در این زمینه شکافته‌اند و بر زوایایی تاریک انسان و انسانیت چراغ‌ها افروخته‌اند. هرچه در گذشته خوب بوده است و هرچه امروز خوب است و هرآن‌چیزی که در آینده خوب خواهد بود آن‌را به انسانیت نسبت داده‌اند و گفته‌اند همه و همه را انسانیت انسان گویند. جای‌گاه انسان در همه ادیان بلند و برافراشته است. انسان نه به معنای بیولوژیکی‌اش بلکه انسان به تبع کارهای عجیب و غریبش و همه آن‌چه که او می‌توانست انجام دهد یا از خود بروز دهد. سپس تفاوت انسان با حیوان را هم گفته‌اند، «تفاوت عمده انسان با حیوان که معیار «انسانیت» اوست و منشأ پیدایش فرهنگ و تمدن انسانی گردیده است، در سه زمینه «بینش‌ها»، «گرایش‌ها» و «توانش‌ها» است.»^۱ و هم فرموده‌اند: «آگاهی حیوان سطحی و ظاهری، فردی و جزئی، محدود به محیط زیست حیوان و بسته به زمان حال است؛ از گذشته و آینده بریده است... خواسته‌های حیوان نیز مادی، شخصی و فردی و منطقه‌ای و حالی است. اما شعاع آگاهی و سطح خواسته انسان چیست؟ «آگاهی انسان از ظواهر پدیده‌ها عبور و تا درون ذات و روابط آن‌ها و ضرورت‌های حاکم بر آن‌ها نفوذ می‌کند. آگاهی انسان نه در محدوده‌ی منطقه و مکان زندانی می‌ماند و نه زنجیره‌ی زمان آن‌را در قید و بند نگه می‌دارد.»^۲ خوب تا این‌جا چیزهای بود که در باره‌ی انسان و انسانیت انسان، خود انسان‌ها گفته بودند حالا نگاه ما به چیزی است که نادیده گرفته‌اند و به آن نپرداخته‌اند. اگر جایی هم پرداخته باشند غیر مستقیم بوده است.

انسان‌ها خودشان آمده‌اند، برای خودشان یک‌سری ویژگی‌ها را به عنوان سنجه/ ترازو پذیرفته‌اند خودشان برای خودشان یک‌سری ارزش‌ها را پذیرفته‌اند و به داشتن چنین ویژگی‌هایی خرسند و مفتخر هستند. ولی تا امروز کسی غیر از انسان نیامده و مدعی نشده است، چیزی که انسان‌ها می‌گویند درست است. این که انسانیت چیست این‌را خود انسان‌ها برای خودشان تعریف کرده‌اند و برجسپ‌های زده‌اند. تعریف شی توسط خود شی یا هم همان تعریف شی در نفس شی و به گفت سروش «وقتی چیزی خود ترازو و معیار خود شد، سرآغاز بی‌عقلی (irrationality) است.»^۳ همان‌گونه‌ی که خوب و ناخوب از یک انسان به انسان دیگر، از یک گروه به گروه دیگر و از یک جامعه به

جامعه‌ی دیگر فرق دارد به همان‌گونه هم خوبی و زشتی از دید انسان‌ها تعریفی را دارد که شاید از دید یک مورچه یا هم از دید یک اسپ یا گاو نداشته باشد و چه بسا که تعریف دیگری داشته باشد.

همه جانوران نظر به تعریفی که پیش‌تر شد متصف به صفت خویش‌اند و انسان‌ها هم گاهی از صفتی که برای خود پذیرفته‌اند پارا فراتر گذاشته و کارهای می‌کنند که هیچ درنده‌ی وحشی نمی‌کند. آری نمی‌توان جانوری پیدا کرد که ویژگی جانوری نداشته باشد، ولی می‌توان انسانی پیدا کرد که صفت انسانی نداشته باشد. این از دید یک انسان البته می‌تواند چنین داوری شود. شاید از دید جانوران وحشی‌ترین و درنده‌ترین موجود انسان‌ها باشند. چنین هم هست. انسانی که هم‌نوع خود را می‌کشد، انسانی که برای منافع خود از هر مرزی می‌گذرد. کنش و کارهایش زمینه‌ساز گرمایش زمین می‌شود، آلودگی‌ها را بار می‌آورد که همه جانوران را آسیب می‌زند. درختان را از بین می‌برد. با هر پیش‌رفت و ساخت و ساز زندگی گونه‌های دیگر را در مخاطره می‌اندازد، گیاهان را از بین می‌برد و همه چیز را ابزار شوخی و بازی خود می‌پندارد. پس درندگی و درنده‌خویی شاخ و دم دارد؟ تا اکنون هرچه که در باره‌ی انسان‌ها خوانده‌ایم، همه از زبان و ذهن خود انسان‌ها بوده است « که می‌گوید که دروغ من ترش است » انسان هیچ‌گاه صفات بد (البته نظر به تعریف خود) را به خود نسبت نمی‌دهد. هرآنچه را که در زبان هم می‌گوید در کنش‌های روزانه‌اش غیر از آن‌ها می‌بینیم. یک جانور هیچ‌گاهی دروغ نمی‌گوید و فریب‌کاری و دسیسه‌بازی نمی‌کند ولی برای انسان‌ها این کار مانند آب خوردن است. گاهی گاوی را دیده‌اید که دروغ گفته باشد؟ پس از این نگاه نمی‌توان گفت که انسان‌ها ویژگی‌های خوبی را دارند که دیگر جانوران ندارند. اگر از یک سو انسان‌ها ویژگی‌های خوبی را دارند از سوی دیگر ویژگی‌های بدی را نیز دارند که آن‌ها را جانوران ندارند.

آیا تا کنون داوری یک مورچه، گنجشک، آهو، گیاه، درخت و گریگ را در باره‌ی انسان دیده‌اید و شنیده‌اید؟ هر زمانی که دید و داوری این‌ها را شنیدید و درک کردید و دریافتید، باز آن‌گاه می‌توانید شناخت خوب‌تری از انسان داشته باشید. آری درست است هر جانوری متصف به صفات خویش است اما انسان پای‌بند هیچ صفات و ویژگی‌ای دائمی نیست. مرزهای انسان‌ها همیشه در حال تغییر است. به گفت خودشان رو به تکامل اند. هر روز رشد می‌کنند و بهتر می‌شوند. ولی باید دید که این رشد و بهتر شدن این‌ها بالای محیط و زنده‌جان‌های زیست‌گاه‌شان چه اثری مثبتی گذاشته است. اثر آن‌را و نیک بودن آن‌را از روی این اثرهای مثبت می‌توان شناخت.

می‌گویند انسان تعقل می‌کند و می‌سجد همه چیز را و بر بنیاد آن ابزارهای می‌سازد که هیچ جانوری توان تفکر و ساخت و ساز را ندارد. اگر از دید دیگری ببینیم شاید این ساخت و سازها و این تفکر و اختراع‌ها در کوتاه مدت

بتواند مفید باشد اما در دراز مدت هیچ سودی نداشته باشد. این پیشرفت‌ها در کل هستی تاثیر منفی برجای گذاشته و حتا تمام زنده جان‌ها را تهدید کرده است. دور نیست روزی که اگر چنین پیش بروند همه‌ی این سیاره را با تمام گونه‌هایش به نابودی بکشانند. همه پیشرفت‌ها تامین کننده‌ی نیازهای خود انسان‌ها بوده است. برای رشد و پیشرفت یا بهزیستی جانوری هم اگر کاری کرده‌اند تنها برای این بوده‌است که از آن به سود خویش کاری بکشند. زمانی ما می‌توانیم انسان را بهترین گونه بگوییم که کارهایش زمینه ساز بهبودی و بهزیستی برای همه جانوران و همه هستی غیر از خودش باشد. این که کسی برای خودش کاری می‌کند تنها دلیل نمی‌شود ادعا کند که من خوبم و دیگران خوب نیستند. هرگاهی که داوری، غیر از انسان در برابر انسان داوری کرد و آن داوری محسوس و قابل پیمایش بود باز آن گاه می‌توان آنرا معیار و سنجه برای خوب یا ناخوب بودن انسان قرار داد. در بالا آوردیم که گفته‌اند انسان‌ها از ظاهر پدیده‌ها می‌گذرند و به ژرفنای آن‌ها رسوخ و نفوذ می‌کنند اما جانوران این کار را نمی‌توانند و هم گفته اند که دید جانوران مادی و سطحی و ظاهری است. البته که به رویانت چنین باشد ولی چه وقت ما از فرهنگ و ادبیات حاکم بر جهان جانوران آگاه شدیم که باز بیاییم و بگوییم که دید آن‌ها مادی است. خوب از کجا می‌دانید که دید آن‌ها مادی است؟ شما چه می‌دانید که آن‌ها در چه معنویتی زندگی می‌کنند؟ شما با توجه به ادبیات و تعریف خودتان از معنویت، این پرسمان را به میان می‌گذارید که باز هم یک‌جانبه و حتا نهایت جانب‌گرایانه و بی‌انصافانه است. ما نمی‌توانیم در جهان جانوران از معنویت تعریف انسانی داشته باشیم. معیار و سنجه‌ی همه چیز نباید ما خود باشیم. معنویت انسان را با معنویت جانوران فرقی است.

این که مورچه‌ها چه دردی را از انسان دیده اند و این که مورها از سوی انسان‌ها چه شکنجه‌ای شده‌اند و این که پرنده‌ها چه شکوه‌هایی دارند از انسان‌ها، این که ماهیان چه بلاهایی را به جان کشیده اند از سوی این انسان‌ها و این که شیر و پلنگ، گرگ و سگ و روباه و گیاه و درخت و کوه و دریا و خاک چه ناله‌های* دارند و چه شکوه‌هایی دارند از دست انسان‌ها آیا این همه را کسی شنیده است؟ کسی فهمیده است؟ از دنیای عاشقانه‌ی یک مورچه آگاهی دارید؟ آیا به خوبی می‌دانید که اوهم عشق می‌ورزد، اخلاق را رعایت می‌کند و دوستی می‌کند و دوست

* « کلیو بکستر » در سال ۱۹۶۶م «دو گیاه اژدها را انتخاب و یکی از آن‌ها را به دستگاه دروغ‌سنج متصل کرد و از یکی از همکاریانش خواست تا گیاه دیگر را لگدمال کند. در زمان اجرای این عمل، دروغ‌سنج علائمی از ترس را در گیاه متصل به آن ثبت کرد. بکستر آزمایش دیگری انجام داد. گیاهی که احساس ترس را بر روی دروغ‌سنج ثبت کرده بود، دوباره مورد آزمایش قرار گرفت. این بار از افراد مختلف از جمله فردی که گیاه دیگر را لگدمال کرده بود، خواسته شد که به اتافی که گیاه متصل به دروغ‌سنج در آن بود، وارد شوند. دروغ‌سنج هیچ واکنش درهنگام ورود افراد نشان نداد؛ اما هنگامی که فردی که گیاه دیگر را لگدمال کرده بود، وارد اتاق شد، دوباره احساس ترس بر روی دروغ‌سنج ثبت شد؛ که نشان می‌داد که گیاه آن شخص را تشخیص داده است. بکستر متوجه شد که گیاهان درهنگام دادن آب به آن‌ها، علائم خوش‌حالی را روی دروغ‌سنج نشان می‌دهند و حتی می‌توانند ذهن انسان را بخوانند.» برای جزئیات بیش‌تر سری بزنید به مقاله‌ی « گیاهان می‌توانند فکر کنند، حرف بزنند و ذهن انسان را بخوانند»

می‌دارد؟ آیا می‌دانید که اوهم شعر می‌گوید و اهل فرهنگ است؟ آیا می‌دانید که اوهم شهریاری بلد است و شهریاری می‌کند؟ به راستی که نمی‌دانید و شاید هم به این نه اندیشیده باشید یا هم کم‌تر اندیشیده‌اید. ما در گذشته رد پای فرا انسانیت را می‌بینیم و فرازهای آن در بسیاری سروده‌ها و گفتارهای گذشته‌گان ما وجود دارد به ویژه فردوسی که می‌گوید:

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

پژوهش‌های تازه می‌رساند که میمون‌های بزرگ قادر به درک باورهای دیگران هستند و حتی می‌توانند به اصلاح باورهای نادرست انسان‌ها کمک کنند.^۴ حالا که سخن به این جا کشیده است پس باید در داوری‌های خویش با هوشیاری و احتیاط پیش برویم و هرچیز را یکه تازانه بر سر خویشتن و بر سر همه زنده جان‌ها و همه هستی نکوبیم. ماهی مراد از هر پرسمان نباید بگیریم. هرچیز را آن‌گونه که می‌خواهیم طراحی و تیوریزه نکنیم، بلکه هرچیز را آن‌گونه که است دریابیم و بپذیریم. علمای منطق و فلسفه حیوان را به جسم متحرک بالاراده‌ی حسّاس تعریف کرده‌اند و انسان‌ها را به حیوان (جسم متحرک بالاراده‌ی حسّاس) ناطق تعریف نموده‌اند. در این تعریف انسان تنها یک برتری دارد و آن قوه‌ی سخن گفتن است. آن‌هم البته از دید انسانی که زبان جانوران را نمی‌داند و به آن گونه‌ی از سخن گفتن هم بلد نیست. ورنه چه سخن‌ها که جانوران زنند و چه گفتارها و سرودها که جانوران نداشته باشند.^۵ زبان گیاهان و زبان جانوران ویژه‌ی خودشان است. آن‌ها شاید ذهنیت همه را پیش از سخن گفتن می‌خوانند. آن‌ها چیزی را بخواهند بدون لب واکردن به جانب مقابل تلقین می‌کنند یا هم پیوند‌های مانند تلپاتی و...

جانوران زیادی هستند که حتی کوشش می‌کنند سخن گفتن به شیوه‌ی انسان‌ها را بیاموزند. من بر این باورم که سخن گفتن به شیوه‌ی انسان‌ها تنها یک گونه‌ی از سخن گفتن است و چه روش‌ها و گونه‌های که از سخن گفتن نبوده باشد و ما از آن ناآگاه باشیم. باز این جا از دید یک انسان می‌توان داوری کرد و از هرچیزی که انسان به آن نمی‌رسد و از درک آن ناتوان است فرار می‌کند و یا هم تبر خویش را از نادانی‌های خویش دسته می‌کند و بر درخت پربار

^۴ «در موسسه پرکز، استفاده از صفحه کلید کامپیوتر را به شمپانزه ماده از نژاد بونوبو آموختند به شکلی که همه احتیاجات خود را از این راه به پژوهش‌گران ابلاغ می‌کرد. فرزند این شمپانزه بدون هیچ آموزش همه علامت‌های صفحه‌ی کلید را از مادرش یاد گرفت! نام این شمپانزه با استعداد را «گانزی» نهادند گانزی مانند مادر خود، همه نیازهایش را به وسیله‌ی صفحه کلید به انسان‌ها و مادرش ابلاغ می‌کرد. او نشان داد که زبان انگلیسی را می‌فهمد و از آن برای درک بهتر علامات کمک می‌گیرد. اما متعجب تر این که او علامت چیزهایی را بر صفحه‌ی تلوزیون می‌نویسد که در همان زمان نیازی به آن‌ها ندارد، و این نشان روشن و بی‌شکی است از تفکر انتزاعی! خواهر گانزی به نام «مولیکا» نشان داد که به اندازه‌ی گانزی استعداد فرا گرفتن زبان را دارد. آزمون‌هایی از این دست که بیان‌گر تفکر انتزاعی و استفاده از عقل یا قدرت تفکر در موجودات بشرنماست، به کرات در کتاب‌های مختلف روانشناسی بیان شده است.»

ناشناخته‌هایش می‌زند که این بی‌انصافانه و جانب‌گرایانه است. چنانی که در باب گیاهان هم چنین داوری‌ای دارند و می‌گویند « گیاه موجودی است که دارای اراده و اختیار نیست، در نتیجه راه رسیدن گیاه به اهداف و کمال گیاهی اختیاری نیست.»^۵ چون ما از جهان انسان‌ها و از عینک انسان‌ها به آن نگاه می‌کنیم؛ در آن اختیار و اراده نمی‌بینیم ورنه چه بدانیم که آیا گیاه هدفمند و مختار است یا نه؟ وقتی انسانی زاده می‌شود آیا زادنش اختیاری است؟ نه وقتی نیست پس گیاهان هم اختیاری ندارند در زادن و زیستن ولی باروری شان و مفید واقع شدن‌شان خود هدفی است که شاید دنبال می‌کرده‌اند. گیاهی که تخمه‌اش را می‌پروراند و در لایه‌های خود پنهان می‌کند تا دانه آسیبی نبیند که پایداری نسلش تضمین شود، آیا این هدف‌مندانه نیست؟ این که تمام دار و ندارش را در خدمت دانه و برای تغذیه‌ی او قرار می‌دهد آیا این هدف نیست؟ بهره‌ی که ما و دیگران از آن می‌بریم بی‌حساب. گذشته از این یک پژوهشگاه که در فلورانس ایتالیا کنش‌ها و کارهای الکترونیکی گیاهان را با روشی جدید تجزیه و تحلیل می‌کند، بر این باور رسیده است که «گیاهان به یکدیگر و به محیط پیام می‌فرستند. اما گفتگو و ارتباط میان آن‌ها به زبانی است که هنوز برای ما شناخته شده نیست»^۶ اگر این پرسمان‌ها را در دایره‌ی کوچک ذهن انسانی خودمان بررسی نکنیم و به داوری‌اش نه‌نشینیم آن‌گاه نگرش بدبینانه نخواهیم داشت در پیوند به دیگر هستنده‌ها. به گفت بیدل «عالم همه راه است گر از خویش برآیی» ما که هنوز درگیر خویش‌شن هستیم و همه چیز را بر دایره‌ی کوچک خودمان می‌چرخانیم. بیرون ز ما چیزهایی است که اگر دریابیم در شگفت خواهیم ماند. این که ما انسان‌ها یاهم جانوری دیگری اختیار گیاهان را می‌گیرد و آرمان‌هایش را زیر پای می‌کند سخنی است جدا و نیازمند اندیشه‌ی دیگر. با این همه خوب است تا نگاهی به پژوهش‌های و یافته‌های جدید در باره‌ی گیاهان بندازیم: «جک سی اسکالتر به عنوان یک پروفیسور گیاه‌شناس از دانشگاه میسوری کلمبیا بر این باور است که گیاهان برای حفظ قلم‌رو خود مبارزه می‌کنند، به جست‌وجوی غذا هستند و از شکارچیان و طعمه‌ها می‌ترسند. آن‌ها نیز هم‌چون سایر حیوانات، زنده هستند و از خود رفتارهایی را نمایش می‌دهند.»^۷ بر پایه‌ی این یافته‌ها گفته می‌شود که: « چیزی وجود ندارد که باعث تمایز گیاهان از ما انسان‌ها شود. آن‌ها نیز بو می‌کشند و یا صدای چیزی را می‌شنوند و سپس متناسب با شرایط، از خود واکنش نشان می‌دهند و این دقیقاً همان کاری است که ما و سایر حیوانات انجام می‌دهیم. البته باید به این نکته اشاره کرد که ما هنوز اطلاعات چندانی از سازوکار حس کردن بوهای محیط توسط گیاهان نداریم و نمی‌توانیم بگوییم که این سازوکار تا چه اندازه با حیوانات شباهت دارد.»^۸ حتا گمان آن می‌رود که سیستم بینایی گیاهان پیش‌رفته‌تر از انسان‌ها باشد: « به عنوان مثال، گیاه رشادی گوش‌موشی چشم ندارد؛ اما ۱۱ نوع مختلف فتوریسپتور دارد و این در حالی است که ما انسان‌ها ۴ نوع بیش‌تر نداریم. این یعنی فرآیند دیدن در آن‌ها به مراتب پیچیده‌تر از ما است و سیستم‌های حس‌گر آن‌ها چنین چیزی را بازتاب می‌دهد.»^۹ پیچیدگی سیستم بینایی در گیاهان بدون چشم ظاهری خود نمایان‌گر پیش‌رفته بودن آن است. هم‌چنان پژوهش‌گران دانشگاه میزوری، در یافتند که

زمانی که شما گیاهی را می‌خورید، آن گیاه به واسطه‌ی لرزش‌ها و صداهایی که می‌شنود، متوجه خورده شدن خودش می‌شود و با تولید نوعی ماده‌ی زهری که از برگ‌هایش خارج می‌شود، حتا به حالت دفاعی در می‌آید. کلو باکستر، کارشناس کار با دستگاه‌های پلی‌گراف و دروغ‌سنج، در نتیجه‌ی تجاربش ثابت کرد گیاهان دارای ادراک هستند.^{۱۰}

پیوند بستن گیاهان با رایحه، داشتن گویش‌های محلی گیاهان، به خاطر سپردن پیام، تقسیم خوراک با تبارهای خود و این که بیش‌تر از ما می‌توانند حس کنند دریافت‌های تازه‌ای است که می‌تواند ما را به جهان ناشناخته‌ی گیاهان رهنمون شود.^{۱۱} «تحقیقات جدیدی که توسط تیمی از دانشمندان دانشگاه غرب استرالیا (UWA) انجام شده است، نشان می‌دهد که گیاهان دارای حافظه‌ی طولانی‌مدت هستند. این تحقیق که در ادامه‌ی پژوهش‌های قبلی بود، نشان داده است که گیاهان دارای فرایندهای ذهنی سطح بالا مثل توانایی احساس ترس و شادی، توانایی برقراری ارتباط و حتی توانایی خواندن ذهن فرد هستند.»^{۱۲} ما انسان‌ها اگر طرف چیزی نگوید نمی‌دانم در ذهنش چه دارد ولی این‌جا نتیجه به این شده است که گیاهان ذهن فرد را پیشاپیش می‌خواند. «دکتر «گاگلیانو» در زمینه‌ی ارتباطات گیاهی، پژوهشی را اخیراً انجام داده است. وی که نتایج تحقیقاتش در مجله «آکسفورد» در سال ۲۰۱۲ منتشر شده، توضیح می‌دهد که سال‌هاست که تولید امواج صوتی توسط گیاهان اثبات شده است.»^{۱۳} با این همه نمی‌توان دنبال روایت‌های اساطیری و افسانه‌های رفت که درستی‌اش اثبات نشده است و نخواهد شد.

در پایان بر می‌گردیم به این که انسانیت یک تعریف من‌درآوردی است. خود انسان‌ها برای خودشان در جهان خودشان و در فرهنگ مسلط خودشان آمده‌اند به این تعریف رسیده‌اند. اگر انسان‌ها می‌خواهند بیرون از خودشان اندیشه کنند و همه را به یک چشم نگاه کنند باز آن‌گاه به ابزارواژه‌ی «فرانسانیت» باید پناه ببرند. نگاه فرا انسانی می‌تواند سیاره‌ی ما را شاد و بهروز گرداند. نگاه فرا انسانی ما را از انقراض می‌رهاند و هم زیست‌گامان را از نیستی می‌رهاند. کارهای انسانی ما ستاره‌ی زمین را به مخاطره انداخته است. برای این که از رفتن به پرتگاه جلوگیری کرده باشیم، باید فرا انسانی بیندیشیم و فرا انسانی کار کنیم. با همه گونه‌ها دوستی کنیم و مهربان باشیم. ورنه آتشی که ما در داده‌ایم دامن خودمان را هم خواهد گرفت. زندگی ما در این دایره بستگی دارد به زندگی همه گونه‌ها، این قانون طبیعت است، اگر در این زنجیره یکی از بندها آسیب ببیند یا خلل پیدا کند، باز همه بندها دچار فروپاشی خواهند شد. در این دایره ما چیزی می‌دهیم و چیزی می‌گیریم. اگر چیزی را که می‌دهیم و چیزی نباشد که در برابرش بگیریم باز آن‌گاه بندی ازین زنجیر کم بود است و کم بود آن خود آغاز رفتن به سیاه‌چال‌های تباہی و نیستی است. چیزی که باید به آن اشاره کنم، ابر انسان نیچه است نیچه در کتاب «چنین گفت زرتشت» ابر انسانش را این‌گونه می‌شناساند: «من به شما ابر انسان را می‌آموزانم... بوزینه در برابر انسان چیست؟ چیزی خنده‌آور یا چیزی مایه شرم

دردناک. انسان در برابر ابرانسان همین‌گونه خواهد بود: چیزی خنده‌آور یا چیزی مایه شرم دردناک... ابر انسان معنای زمین است... انسان بندی‌ست میان حیوان و ابرانسان؛ فرارفتنی پرخطر، در راه بودنی پرخطر، واپس‌نگریستی پرخطر، لرزیدن و درنگیدنی پرخطر.^{۱۴}

ابر انسان نیچه به انسان کامل در جهان انسان‌ها می‌پردازد ولی فرا انسانی که من پیش کشیدم چیزی است که نگاه بیرون انسانی دارد و همه گونه‌ها را احترام می‌گذارد. ارزش هر کدام را بر محور خودشان نه بر محور انسان‌ها پاس می‌دارد. بنا بر این با ابر انسان نیچه اشتباه گرفته نشود.

